

بررسی و تحلیل نظریه عدمیت شر از منظر صدر المتألهین

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۳/۱۰ تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۰۶/۰۶

* سیدحسین بطحایی

** محمدرضا ضمیری

*** عبدالحمید فلاح نژاد

**** محمدجواد طالبی چاری

چکیده

خیر و شر از موضوعات بسیار مهم و پر دامنه در قلمرو فلسفه، کلام و فلسفه دین است. «عدمی بودن شرور» نظریه‌ای است که برخی از فیلسوفان غربی و اکثر فلاسفه مسلمان برای تثبیت اصل توحید و پرهیز از ثنویت، به آن معتقد شده‌اند. ملاصدرا و پیروان حکمت متعالیه نیز برای اثبات نظریه عدمیت شرور، ابتدا شر را به عدم ذات یا عدم کمال ذاتی تعریف کرده و سپس به سه دلیل که عبارت از: اصل بدهت، برهان عقلی، برهان مستفاد، از اثبات اصالت وجود و استقراء ناقص به عنوان مؤید، جهت اثبات عدمی بودن شرور، تمسک جسته‌اند. در این مقاله با بررسی و تحلیل تعریف و دلایل آن، بیان شده است که اصل بدهت عدمی بودن شرور، دارای تبیین موجهی نبوده و برهان عقلی نیز به نوعی مستلزم دور و مصادره به مطلوب است. در نهایت به نظر می‌رسد که بهتر است، فلاسفه مسلمان با توجه بیشتر به مبانی، درصدد رفع شبهات وارده و یا ارائه تبیین و براهین جدید تلاش نمایند.

واژگان کلیدی: ملاصدرا، خیر و شر، عدمی بودن شر، اصالت وجود.

* استادیار دانشگاه پیام نور.

** استادیار دانشگاه پیام نور.

*** استادیار دانشگاه پیام نور.

**** دانشجوی دکتری دانشگاه پیام نور.

مقدمه

یکی از مهمترین شبهات بحث خیر و شر، پاسخ به چرایی آفرینش انواع بی‌شمار بلاها، مصائب و در یک کلمه «شرور»، از طرف خداوندی است که دارای اوصاف کمالی مطلق، نظیر علم، قدرت، خیرخواهی و حکمت است. این مسئله که امروزه به «معضل شرور» معروف شده، سبب پیدایی اقوال متعددی شده است. عده‌ای برای رفع این توهم در ساحت خداوند متعال دچار شبهه ثنویت در خلقت اشیاء شده‌اند. طرفداران ثنویت با تقسیم موجودات به دو سنخ خوب و بد یا خیر و شر و لزوم وجود مناسبت بین مبدأ و فعل، قائل شده‌اند که این دو نوع موجودات باید از دو مبدأ مناسب با خود صادر شده باشند. به این ترتیب پایه‌های مهمترین اصل ادیان الهی که همان توحید است، گرفتار تزلزل و تردید شد. از این رو، برخی فیلسوفان غربی و اکثر فیلسوفان اسلامی برای رفع این شبهه، نظریه عدمیت شرور را مطرح کرده‌اند. در این میان به نظر می‌رسد، سهم صدرالمতألهین در تثبیت این نظریه، بیشتر از دیگران است. این نظریه گرچه در رفع شبهه ثنویت موفق بوده، ولی به نظر می‌رسد دچار اشکالاتی است که یا فیلسوفان مسلمان باید درصدد رفع آن باشند، یا اینکه استدلال و برهان عقلی نوین متناسب با مفاد وحیانی یا متخذ از آن، ارائه دهند. اولین قدم برای رسیدن به چنین هدف والایی، یافتن اشکالات و نقاط ضعف براهین موجود است، این مقصود تنها با تأمل دقیق در مبانی و براهین نظریه عدمیت شرور حاصل خواهد شد. علت نقد و بررسی این نظریه از دیدگاه صدرالمতألهین، این است که مکتب تأسیسی او (حکمت متعالیه) بیش از مکاتب دیگر فلسفی موجود، خود را برآمده از تلفیق عقل، نقل و عرفان می‌داند. از این رو، تحلیل و بررسی دیدگاه صدرالمتألهین در عدمیت شرور از نظر تعریف و ادله آن، موضوعی است که این مقاله درصدد آن است.

مباحثی که در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، عبارتند از:

۱. مفهوم‌شناسی شرور؛
۲. التزام به عدمی بودن شر؛
۳. برهان عقلی بر عدمی بودن شر؛

۴. رابطه خیر و شر با اصالت وجود؛

۵. بداهت عدمی بودن شر؛

۶. جمع بندی و نتایج.

مفهوم شناسی

شناخت مفهوم شر و مقصود از وجودی و عدمی بودن آن، بحث مهمی است که قبل از همه به آن می پردازیم و مقصود صدرالمتألهین و دیگران را تبیین می کنیم.

شر در لغت عمدتاً به معنای سوء (فراهِیدی، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۲۱۶ / ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۴۰۰ / صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۲۵۹) و نقیض خیر (جوهری فارابی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۵۹۷ / حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۱۶) آمده است. معنای دیگر شر این است که دلالت بر انتشار و جهندگی می کند، از این جهت خلاف خیر است. شرر نیز به معنای آتش پاره‌هایی است که از آتش می جهند (احمد بن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۸۰-۱۸۱ / صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۲۵۹). بر اساس این معنا، شرّ از شرارت و انتشار است و معنای دقیقش، کثرت به هم ریخته است. در معنای دیگر، شر به آنچه موجب زیان، فساد، آزار و آسیب شود، بدی، مقابل خیر گفته می شود (انوری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۴۴۶۷). در معنای دیگر شرّ، چیزی است که همه از او روی برمی تابند، چنانکه خیر چیزی است که همه به او متمایلند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۴۸ / مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۳۵). در جمع بندی معنای لغوی می توان گفت که شر به معنای کثرت به هم ریخته و ناموزون است که همه از آن رویگردان هستند و از این رو، انتخاب نمی شود.

شرّ در اصطلاح حکمت متعالیه

اکثر حکمای اسلامی، شر را به فقدان تعریف می کنند و از آنجا که ذاتی برای آن، قائل نیستند، می گویند، تعریف حقیقی شر میسر نیست. با این حال، فلاسفه اسلامی، برای شر دو تعریف مفهومی ارائه می دهند، که آن دو را با عنوان های تعریف «مصطلح» و «غیر مصطلح» بیان می کنیم.

شر در تعریف مصطلح به معنای:

هُوَ فَقَدْ ذَاتِ الشَّيْءِ أَوْ فَقَدْ كَمَالَ مِنْ الْكَمَالَاتِ الَّتِي تَخُصُّهُ مِنْ حَيْثُ هُوَ ذَلِكَ الشَّيْءِ بَعِيْنِهِ؛ شر، نابودی ذات و حقیقت شیء یا نابودی کمالی از کمالات اختصاصی آن شیء است از آن جهت که در واقع برای آن شیء هست (صدرالمتألهین، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۸۵).

محل بحث و نزاع و اشکال شرور در فلسفه و کلام بر مبنای این تعریف مطرح است. شر در تعریف غیر مصطلح، به هر نقص وجودی در موجود غیر واجب اطلاق می‌شود. از این رو، همه ممکنات دارای مرتبه‌ای از نقص وجودی هستند. بنابراین به نظر حکمای اسلامی، به‌ویژه ملاصدرا، شر به هر دو قسمش امر عدمی است. اگر چه شر در بعض اوقات، به واسطه ظرف اتصاف، دارای حظی از وجود، به نوع حصول اعدام و امکانات برای اشیاء است (همان).
برای شناخت مقصود از وجودی یا عدمی بودن شر، لازم است مفهوم وجود و موجود را در فلسفه بازشناسی کنیم.

واژه وجود و موجود در فلسفه به دو معنا به کار می‌رود:

معنای اول: «مصادق خارجی دار». شیئی که به این معنا موجود است از سنخ مفاهیم است و به تعبیر حکما شیئیت مفهومی دارد؛ مانند مفهوم انسان. به این معنا هم ماهیات موجودند، هم معقولات ثانیة فلسفی و هم حتی اعدام ملکات.

معنای دوم: «چیزی که جهان خارج را پر کرده است»، یعنی آن چیزی که خود همان واقعیت خارجی، هویت عینی، طارد و نقیض عدم و منشأ اثر است. چنین چیزی از سنخ واقعیات است نه از سنخ مفاهیم و به تعبیر حکما، شیئیت وجودی دارد. در عبارات بسیاری از ملاصدرا «موجود» به همین معنا به کار رفته است، از جمله: «فیکون الوجود موجودا فی الواقع، و موجودیته فی الخارج أنه بنفسه واقع فی الخارج.» (صدرالمتألهین، [بی تا]، ص ۱۱).

بنابراین، در صورتی می‌توان وجود را خیر محض و عدم را شر محض و در نتیجه خیر را وجودی و شر را عدمی دانست که مقصود از وجود، حقیقت عینی آن باشد و نه مفهوم انتزاعی و اعتباری آن. چنانکه ملاصدرا در بحث «فی أن الوجود خیر محض» به این مسئله اشاره دارد (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۴۰).

تحلیل تعریف اصطلاحی شر

۱. سؤال مطرح این است: مبنا و محور در تعریف خیر و شر چیست؟ یعنی چرا بر خلاف معنای لغوی و دریافت وجدانی، شر را به امر عدمی تعریف می‌کنید؟ آیا مبنای این تعریف همان بداهت ادعایی فلاسفه مسلمان درباره خیر و شر است؟ به نظر می‌رسد ادعای بداهت در مورد عدمی بودن شر دارای تبیین روشنی نیست که در ادامه به آن می‌پردازیم. اگر با نظر به تعریف خیر، شر را تعریف کنیم، باید بگوییم شر چیزی است که عقلا آن را انتخاب و گزینش نمی‌کنند و همواره از آن رویگردانند. در این صورت مهمترین مصداق شر، درد و رنج است و آنچه که به آن بینجامد که امر وجودی است. بنابراین، فقط امور عدمی نیستند، که عقلا آنها را انتخاب نمی‌کنند، بلکه بسیاری از امور وجودی است که به دلیل منجر شدن به درد و رنج، انتخاب و گزینش همگان نیست. مگر اینکه ثمره مهمی داشته باشد که بر میزان درد آن برتری کند. مانند انتخاب شهادت، جانبازی یا اسارت در راه خدا و یا دفاع از مهین و پذیرش جراحی‌ها برای بدست آوردن سلامت کامل و مانند آن.

۱۹۳

بیت

بررسی و تحلیل فقهی عدمیت شر از منظر صدرالمتألهین

پس محور در تعریف خیر و شر، انتخاب عقلا است، چنانکه ملاصدرا و دیگران در تعریف خیر آن را آورده‌اند. شهید مطهری نیز در تعریف شر، محوریت ترجیح عقل را لحاظ کرده است. آنجا که شر را به چیزی که عقل، عدم آن را بر وجودش ترجیح می‌دهد، تعریف می‌کند (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۴۸۸-۴۸۹). بر این اساس، خیلی از امور وجودی هستند که عقلا نبود آنها را بر وجودشان ترجیح می‌دهد. مانند: سیل، زلزله و درد و... به نظر ما این تعریف، در عین اختصار، بهترین تعریف برای شر است. تعریف شر به عدم ذات یا کمال ذاتی شیء، علاوه بر آنکه شباهتی با تعریف خیر در نزد فلاسفه ندارد، جامع افراد هم نیست. زیرا تعریف فلاسفه از شر، ممکن است به تعریف مصداقی شر بازگردد. یعنی عدم ذات یا کمال ذاتی شیء، دو مصداقی از شر است که عقلا آن را گزینش و انتخاب نمی‌کنند. حال آنکه برخی از امور وجودی هستند که یا خود، شر محسوب می‌شوند مانند: درد، مرگ و ظلمات و یا اینکه از باب ایجاد درد، فساد و تباهی مانند شیطان، سیل و زلزله و... شر به حساب می‌آیند. البته مسئله شر ادراکی، بحث مستقلی را می‌طلبد، که این مقاله درصدد بررسی آن نیست.

۲. اگر تعریف اصطلاحی فلاسفهٔ مسلمان از شر، صرف اصطلاح باشد، از باب لامشاحه فی الاصطلاح، بحثی در آن نیست اگر نه حق این است که شر منحصر در آن دو قسم عدم ذات یا کمال ذاتی شیء، نبوده و شامل هر امر وجودی است که موجب عدم ذات یا کمال ذاتی در شیء شود. دلیل مطلب این است که به نظر صریح همین گروه فلاسفه، شر مقابل خیر است و خیر امر وجودی است که یا اصل هستی یا کمالات شیء، متوقف بر آن است. در این صورت شر شامل امور وجودی که عدم ذات یا کمال ذاتی شیء، متوقف بر آن است، نیز باید بشود. این مطلب نزد وجدان آشکار است.

۳. برخی از لغت‌شناسان و اکثر فلاسفهٔ غرب و برخی از فلاسفهٔ مسلمان، مانند فارابی، بعضی از شرور را امور وجودی دانسته‌اند. علاوه بر آنکه دلایل نقلی زیادی نیز بر وجودی بودن برخی از شرور دلالت می‌کند. بنابراین تعریف شر به امر عدمی از اتقان و استحکام بالایی برخوردار نیست.

التزام به عدمی بودن شر

به نظر می‌رسد فیلسوفان و متکلمان مسلمان در ابتدا به نحو الزام‌آوری جهت رفع شبههٔ ثنویه معتقد به عدمیت شرور شدند. زیرا جوهره و اساس شبههٔ «ثنویه» و طرفداران آنها این است که چون هستی‌ها در ذات خود دو گونه‌اند: هستی‌های خوب و هستی‌های بد، ناچار باید از دو گونه مبدأ صدور یافته باشند تا هر یک از بدی‌ها و خوبی‌ها مخلوق آفریننده‌ای جداگانه باشد. در واقع، معتقدان ثنویه خواسته‌اند خدا را از بدی تیرئه کنند، اما او را به شریک داشتن متهم کرده‌اند (مطهری، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۴۸-۱۴۹). از این رو، فیلسوفان با تحلیل عدمی از شر، در واقع خواسته‌اند این شبههٔ بزرگ را رفع کنند. به این معنا در عالم هستی فقط یک نوع هستی تحقق دارد و آن هم هستی‌هایی است که از آن به خیرها یا خوبی‌ها یاد می‌شود. ولی شرور با یک تحلیل ساده، همه از نوع نیستی و عدمند، که در این صورت نیاز به خالق مستقل ندارد. ملاصدرا در این زمینه می‌گوید:

فینبه علی أن الصادر منه أولاً وبالذات هو الخیر و أن الشر غیر صادر منه بالذات... فلم یکن الصادر منه تعالی شراً أصلاً. کیف؟ و بما ذکروه یدفع شبهة عظیمة من المجوس

القائلین بشرک عظیم من إثبات اثنيينية القديم سموهما يزدان فاعل الخير و أهرمن فاعل الشر (صدرالمتألهين، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۱۱۵).

یکی از اشکالات، این است که آیا راه دیگری غیر از عدمی دانستن شرور جهت رفع شبهه ثنویه وجود نداشت؟ در پاسخ اگر قائل به نبودن طریقه دیگری باشند، می توان گفت که از سر ناچاری دست به تدوین و استخراج چنین قاعده ای زده اند. به آن نشانه که فیلسوفان اسلامی گاهی در موارد تطبیق بر مصادیق شر به تکلف افتاده و با هم اختلاف زیادی پیدا کرده اند؛ مانند درد و مرگ... اما اگر بگوییم راه های دیگری برای رفع شبهه فوق وجود دارد و از آن جمله نظریه تقسیم گرانه شر، براهین نظام احسن (که با صرف نظر از وجودی یا عدمی بودن شرور اقامه می شود) و یا استفاده از مفاد آیات و روایات، قطعاً رجوع به آنها رحجان دارد. پس با توجه آن التزام، ثمره این نظریه تقریباً منحصر به رفع شبهه ثنویه است. از این رو، سریان و دفاع از این مبنا در تمام مباحث شرور، معضل بزرگی را ایجاد کرده که نیازی به آن نبود.

براهین عدمیت شرور

مهمترین مبنای سه مکتب «مشاء»، «اشراق» و «حکمت متعالیه» در حل مسئله شر، به ویژه شبهه ثنویت، «عدمی بودن» آن است که به انحاء مختلف تفسیر و تبیین شده است. برخی این مبنا را بدیهی دانسته و بعضی با «استدلال استقرایی» در پی اثبات آن هستند. عده ای دیگر با استدلال عقلی صرف به بررسی و اثبات عدمی بودن شر پرداخته اند.

بررسی راه های اثبات عدمیت شر در حکمت متعالیه

ملاصدرا به چهار طریق اثبات عدمی بودن شرور اشاره کرده است. ولی با استفاده از دو طریق به اثبات آن پرداخته است. ما همه آنها را با ارجاع به کتاب های ملاصدرا تبیین و نقد و بررسی خواهیم کرد.

۱. برهان عقلی

مهمترین دلیل بر عدمی بودن شرور، برهان عقلی است که ابتدا توسط قطب الدین

شیرازی ارائه شده است. ملاحادی سبزواری ضمن رد مجادله فخر رازی و پیروانش بر عدم اقامه برهان عقلی در مسئله عدمیت شرور از طرف حکما، می‌نویسد:

اصل این برهان عقلی، از علامه شیرازی در شرح حکمه الاشراق است که مقدم بر ملاصدرا است و به دلیل خوب بودن استدلال و کم هزینه بودن آن، ملاصدرا این دلیل را پذیرفته و در کتاب‌های خود مطرح کرده است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۳۶).

در اینجا به جهت اختصار در ارائه مطلب، فقط به تشریح برهان عقلی صدرالمتألهین بر عدمیت شرور می‌پردازیم.

استدلال ملاصدرا را می‌توان در چند جمله خلاصه کرد که:

شر اگر امر وجودی باشد، در آن صورت لازم می‌آید که شر، شر نباشد؛ لیکن تالی، باطل است، پس مقدم نیز باطل است. دلیل ابطال تالی این است که اگر شر، شر نباشد، جمع بین نقیضین می‌شود که آن امری محال است.

صوره هذا القیاس علی نظمه الطبعی هكذا: «لو كان الشرُ امراً وجودياً لكان الشرُّ غیر شرٍ و التالی باطلٌ فهكذا المقدم» فَعَلِمَ أَنَّ الشر امر عدمی لاذات له (همان، ص ۸۶).

بیان ملازمه بین مقدم و تالی

ملاصدرا در بیان ملازمه می‌نویسد: والدلیل علیه أنه لو كان امراً وجودياً، لكان إما شرراً لنفسه أو شرراً لغيره (همان، ص ۸۵/ همو، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۲۶۳).

یعنی شر بودن امر وجودی دو فرض دارد:

۱. برای خودش شر باشد «شرٌ لنفسه»؛ و ۲. برای دیگران شر باشد «شرٌ لغيره».

شرٌ لنفسه ممکن نیست، چون با توجه به تعریف شر، فرض شرٌ لنفسه می‌تواند دو صورت داشته باشد:

الف) عدم ذات خود را طالب باشد؛

ب) نبود کمالی از کمالات ذات خود را بطلبد.

هر دو صورت غیر ممکن است. چون شیء به دو دلیل نمی‌تواند طالب انعدام ذات خود باشد:

دلیل اول آنکه در این صورت اصلاً اقتضای به وجود آمدن را نخواهد داشت؛

و دلیل دوم آنکه هستی هر چیزی مطلوب اوست، چنانکه کمالات آن هستی هم

مطلوب اوست. درون هر موجودی، حب به ذات به صورت فطری، نهاده شده است؛ بدین ترتیب نمی‌تواند شیء طالب انعدام ذات خود باشد.

قسم دوم: (شیء طالب نبود کمالات لائق به خود باشد). به چهار دلیل بر وجودی بودن شر دلالت نمی‌کند:

۱. اگر شیء خواهان نبود بعضی از کمالاتش باشد در واقع شر همان امر عدمی است، نه نفس وجود شیء؛

۲. فرض اینکه شیء خواهان نبود بعضی از کمالاتش باشد، صحیح نیست، چون همه اشیاء به ذات، طبیعت و غرایز خود، طالب کمالات و ارزش‌های وجودی خود هستند؛

۳. عنایت الاهی مقتضی رسیدن هر شیء به کمال لایق خود است؛

۴. اگر شیء مقتضی عدم کمالات خودش باشد، هرگز نباید به مرحله کمال برسد. از این نظر که این شیء موجود است و کمالات اولیه و لوازمش را داراست؛ پس یقیناً برای خود شر نیست و «شر لِنفسه» بودن شیء، توهمی بیش نخواهد بود. از این رو، شر بودن امر وجودی برای خودش ناممکن است.

«شر لغیره» بودن شیء وجودی؛

این صورت نیز خالی از سه فرض نیست:

۱. ذات دیگران را از بین ببرد؛

۲. کمالی از کمالات دیگران را معدوم کند؛

۳. ضرری به ذات و کمال دیگران نرساند.

در صورت اول و دوم شر امر وجودی نیست، بلکه همان امر عدمی که عدم ذات یا عدم کمال ذات باشد خواهد بود؛ یعنی اگر ما به دیگران نیش می‌زنند، دو صورت ممکن است:

۱. اینکه آن فرد بمیرد؛ در این صورت عدم حیات، شر است؛

۲. یا موجب نقصی در بدن او می‌گردد که آن نقصان یا عدم سلامت، شر خواهد بود.

در فرض سوم، ضرری به غیر نرساند؛ بدیهی است که امر وجودی شر نخواهد بود؛

زیرا تعریف شر، آنگاه صادق است که عدم ذات یا عدم کمال ذات مطرح باشد.

بنابراین، اگر شیئی برای دیگران شر باشد، از نوع شر بالعرض است؛ یعنی امری

است که عدمی را در دیگران پدید می‌آورد و شر نیز همان امر عدمی است. با این برهان عقلی، اثبات می‌شود که شیء وجودی، اگر بخواهد شر برای خود یا دیگران باشد، باید یکی از آن دو نوع عدم یعنی عدم ذات و یا عدم کمال ذات باشد؛ در این صورت، اگر شر امر وجودی باشد، موجب جمع بین نقیضین است و چون عدمی بودن امر وجودی، محال است، پس شر بودن امر وجودی به‌طور کلی باطل است. به نظر می‌رسد ملاصدرا با بررسی همه جانبه و بیان تمام شکل‌های آن، سعی کرده راه هر نقدی بر برهان را ببندد. بدین ترتیب این برهان کامل‌ترین برهان، بر عدمی بودن شر است.

تحلیل و بررسی برهان عقلی

۱. مقصود از عدمی بودن شر

اما سؤال مطرح این است که مقصود حکمای اسلامی به‌ویژه صدرالمآلهین از اثبات عدمیت شرور چیست؟ آیا هدف اثبات این مطلب است که اصلا شری در جهان نیست؟ که در این صورت یک گزاره سلبی تحصیلی از سنخ هلیت بسیطه باشد، یا اینکه شر، از سنخ نیستی است، بر این اساس یک گزاره ایجابی از نوع هلیت مرکبه است. از این رو، باید از گونه‌ای تحقق بهره‌مند باشد، چون موضوع در این نوع از قضایا، همیشه مفروض الوجود است؟

پاسخ آنکه با مراجعه به متون فلسفی حکمای اسلامی به‌ویژه ملاصدرا و ابن‌سینا و دیگران به این نتیجه می‌رسیم که مقصود آنها، قضیه نوع دوم است، یعنی هدف آنها بیان این مطلب است که با اینکه جهان از جنبه‌های وجودی، همگی خیر است، اما در بخشی از مراتب خود (عالم طبیعت)، مقرون با عدم‌هایی است که شر بوده و در درون نظام آن راه یافته و از نوعی تقرر در پهنه عالم برخوردارند.

۲. عدمی بودن شرور در کلام حکما

بر اساس تبیین فوق، می‌گوییم که مقصود از عدم در کلام حکما، که شر از نوع عدمی است، می‌تواند دو نوع باشد: اول آن عدمی که از قصور وجود پدید آمده باشد، مانند نقصان مراتب عقول از مرتبه وجوبی. این‌گونه از عدم‌ها به اصطلاح خاص، شر نیستند.

هم‌چنانکه ملاصدرا آن را معنای اول شر دانسته، که در فلسفه به آن پرداخته نمی‌شود (صدرالمتألهین، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۸۵-۸۴).

دومین نوع، عدمی است که با قوه وجود همراه بوده و عدم ملکات موسوم است. این نوع از عدم است که در نظریه عدمیت شرور بر آن در عرف فلسفی، شر گفته می‌شود (همان) در این صورت، این نظریه (عدمی بودن شرور به معنای دوم) در حل معضل شر ناتوان است. زیرا در واقع می‌توان سؤال را چنان طرح کرد که شرور به‌طور خاص به خدا منتسب شود. مثلاً اینکه چرا خداوند برخی از امور وجودی را طوری قرار داد که جهات عدمی در آنها وجود دارد و از آن جهت سبب پدید آوردن شرور در عالم هستی می‌شوند؟ و یا چرا خداوند متعال نور را کامل و تام در عالم هستی خلق نکرده است که هیچ ظلمتی به دنبال نداشته باشد؟ ...

۳. مصادره به مطلوب بودن برهان عقلی

تعبیر ملاصدرا چنانکه از استدلال مشخص است نوعی مصادره به مطلوب است. زیرا ادعا این است که ما به‌واسطه اقامه برهان عقلی می‌خواهیم اثبات کنیم که شر امر عدمی است؛ حال آنکه در دل برهان عقلی این ادعا به نحوی مسلم انگاشته شده است، بلکه بالاتر، اثبات آن مدعا متوقف بر آن است. توجه به این جمله ملاصدرا در رد شق اول، آنجا امر وجودی «شر نفسه» باشد، می‌گوید: «لا جائز أن يكون شرّاً لنفسه، و الا لم يوجد؛ لأن وجود الشيء لا يقتضي عدم نفسه و لا عدم شيء من کمالاته.» (همان، ۸۵) اینکه می‌گوید اگر امر وجودی، شر برای خود باشد، وجود پیدا نمی‌کند، کاملاً مشهود است که وی از قبل شر را به معنای عدم ذات گرفته، حال آنکه این مطلب باید نتیجه استدلال باشد. زیرا اگر از پیش چنین فرضی نباشد، از کجا ادعا می‌شود که شر بودن شیء برای خود، مقتضی عدم خودش است. در مورد شق دوم که یا مقتضی عدم کمالات خود باشد هم همین اشکال مصادره به مطلوب، وارد است. به نظر می‌رسد، این اشکال مهم بر برهان عقلی وارد است و ما باید به نحوی در رفع آن بکوشیم.

۴. اشکال دور در برهان عقلی بر عدمیت شر

دور عبارت است از توقف یا بازگشت دلیل بر مدعا. دلیل ارائه شده در دور، چیزی جز

مدعا است اما برای اثبات آن دلیل، به مدعا تمسک می‌جوییم.

دلیل بر دوری بودن برهان عقلی فوق، این است که برای اثبات اینکه شرّ عدم است، ابتدا به این قضیه استناد شده که از وجودی بودن شرّ لازم می‌آید که شیء مقتضی عدم خود گردد. در مرتبه دوم، برای اثبات لزوم آن لازم، به همان مدعا استناد شده است، زیرا شرّ وجودی، تنها از آن رو مقتضی عدم خود می‌شود که آن را از قبل، از سنخ عدم گرفته‌ایم. پس برای اثبات این قضیه که «شیء، مقتضی عدم خود است» به قضیه دیگر که «شرّ، عدم است» استناد شده و این همان مدعاست.

دلیل این مطلب آن است اگر عدمی بودن شرّ از قبل مفروض نباشد، آنگاه مسئله اصلی، پاسخ به این پرسش است که چرا شیء وجودی نه امکان دارد برای خود شرّ باشد نه برای دیگری؟

اگر پرسش مزبور را این‌گونه پاسخ دهیم که چون شرّ بودن برای خود مساوی است با موجب عدم خود بودن، در این صورت به محذور دور گرفتار شده‌ایم، زیرا قضیه «شرّ بودن چیزی برای خود مساوی است با موجب عدم خود بودن»، مبتنی است بر اینکه «شرّ از سنخ عدم باشد» و از سوی دیگر اینکه «شرّ از سنخ عدم است» مبتنی است بر این قضیه که «شرّ بودن چیزی برای خود مساوی است با موجب عدم خود بودن». همین وضعیت در لنگه دیگر از منفصله تالی که عبارت است از «شر بودن شیء برای دیگری» نیز وجود دارد. زیرا در آن مورد هم کوشش شده تا با روش دوری اثبات شود، شرّ بودن برای دیگری با وجودی بودن شرّ در تناقض هست. برای اثبات این مقصود از پیش مسلم گرفته شده که شرّ بودن برای دیگری مساوی است که با نابود کردن ذات، یا نابود کردن کمال ذات. آنگاه بر این پایه گفته شده که: اگر شرّ وجودی، در دیگری موجب عدم شود، شرّ بالذات همان عدم است و اگر موجب عدم نشود، پس به هیچ‌رو شرّی پدید نیامده است.

اینکه «اگر در دیگری موجب عدم نشود، هرگز برای دیگری شرّ نیست» نیز مبتنی بر مساوی بودن شرّ با عدم است. اگر چستی شرّ یکسره عدم نباشد، آنگاه امکان دارد چیزی برای «جز خود» شرّ باشد. بی‌آنکه موجب هیچ نیستی در آن شود. چنانکه در این فرض، باز امکان دارد برای خود، شرّ باشد، بی‌آنکه مقتضی هیچ‌گونه عدمی برای خود گردد.

اینکه از فرض شریّت چیزی برای خود اقتضای عدم خود لازم می‌آید، نتیجه این است که از قبل، عدمی بودن شر را مفروض داشته‌ایم، اگر چنین مفروض قبلی نبود چنان نتیجه‌ای هم لازم نمی‌آمد (عابدی شاهرودی، ۱۳۷۲، ص ۲۴-۲۵).

بنابراین استدلال این محققان بر عدمیت شر، از طریقی که گزارش شد، استدلالی غیر منتج است و بر مبنای منطقی، استوار نیست. از این رو، در هر بخش از این استدلال، به شکل پنهان یا آشکار، نشانی از دور و مصادره به مطلوب به چشم می‌خورد. به‌ویژه این جمله که در پایان استدلال ملاصدرا آمده: «فإن العلم الضروري حاصل بأن كل ما لا یوجب عدم شیء ولا عدم کماله، فإنه لا یكون شرأً لذلك، لعدم استضرار به» (صدرالمتألهین، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۸۶).

ملاصدرا در این گفته، برای اثبات شرّ نبودن آنچه موجب عدم نیست، به قانون کلی و ضروری استناد می‌کند. حال آنکه در صورتی این قانون به صورت کلی و ضروری درست است که عدمی بودن شر، امری بدیهی و مسلم باشد. در این صورت، اقامه برهان عقلی بر مطلب وجهی ندارد، به‌ویژه زمانی که درستی برهان عقلی نیز متکی بر مفروض داشتن نتیجه از قبل باشد. تنها اگر عدمی بودن شر، امر بدیهی نباشد در آن صورت برای اثبات آن نیازمند به برهان عقلی هستیم. ظاهر کلمات صدرالمتألهین و قطب‌الدین شیرازی اعتقاد به این شق است. در این صورت اشکال مصادره به مطلوب و دور کاملاً مشهود به نظر می‌رسد و پاسخی در رد این اشکال تاکنون نیافته‌ام.

۲. اثبات عدمیت شر از طریق اصالت وجود

ملاصدرا بعد از اثبات اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت، به تبیین رابطه خیر و شر با اصالت وجود، می‌پردازد. ایشان بحثی را تحت عنوان «فصل فی ان الوجود خیر محض» را بعد از اثبات اصالت وجود مطرح می‌کند. او می‌نویسد:

هذه المسأله (خیر محض بودن وجود) أنما تتضح حقّ اتضاحها بعد ما ثبت أنّ لمفهوم الوجود المعقول الذی من اجلی البدیهیات الاولیه صدقاً فی الخارج و حقیقه ذاتاً فی الاعیان.... فیصعب علیه بل لا یجوز له دعوی کون الوجود خیراً محضاً» (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۹۵).

نکاتی که از این عبارت برداشت می‌شود:

اول آنکه، ایشان تبیین و وضوح خیر و شر را متوقف و مترتب بر اثبات اصالت وجود دانسته است.

دوم آنکه، فقط کسی می‌تواند «خیر محض بودن وجود» را ادعا کند که قائل به اصالت وجود باشد. یعنی این حقیقت را اثبات کرده باشد، (یا به عنوان اصل موضوعی پذیرفته باشد) که مفهوم بدیهی وجود، دارای مصداق خارجی، حقیقی و عینی است. این حقیقت خارجی، عین فعلیت، حصول و وقوع است. بنابراین کسی که به اصالت ماهیت قائل باشد و وجود را یک مفهوم ذهنی بداند، به سادگی به خیر بودن وجود حکم نمی‌کند بلکه نمی‌تواند این حکم را بپذیرد.

سوم آنکه، به نظر ملاصدرا بحث خیر محض بودن وجود و به تبع آن عدمی بودن شرور از نتایج مهم اصالت وجود است.

کیفیت استنتاج عدمی بودن شر از اصالت وجود

ملاصدرا درباره کیفیت این استنتاج می‌نویسد:

«لأنَّ معنى الخير ما يؤثر عند العقلاء وتشتاق إليه الأشياء وبَيِّنُ أَنَّ الأشياء ليست طالبه للمعنى المصدري...»؛ یعنی خیر به معنای آن چیزی است که عقلا برمی‌گزینند و یا چیزی است که هر شیئی به سوی آن اشتیاق داشته و بسیار روشن است که هیچ چیزی یا موجودی طالب معنای مصدري و یا مفهومی نیست که معقول ثانی فلسفی باشد (همان، ص ۳۹۶-۳۹۵).

این مطلب واضح بر کسی که در سطح ابتدایی علوم عقلی باشد، مخفی نیست. ملاصدرا بعد از اثبات اصالت وجود، به تحلیل مفهومی خیر می‌پردازد، به این نتیجه می‌رسد که خیر در قیاس با هر شیء، مطلوب آن است؛ و در صورتی که واجد آن باشد از آن محافظت کرده و در صورت فقدان، طالب آن است.

سپس ملاصدرا در تبیین عدمیت شرور، بیان می‌کند:

فإذا تحقق أن وجود كل شيء هو نحو ظهوره بإفاضة نور الوجود عليه من القيوم الواجب بالذات... فالخير بالحقیقه يرجع إلى حقیقه الوجود فالشرُّ مطلقاً عدمی: اما عدم ذات ما، أو عدم کمال ... فالشرُّ لا ذات له أصلاً؛ یعنی وقتی ثابت شد که وجود هر ماهیت نحوه ظهور آن است و این ظهور به سبب افاضه نور هستی از جانب مبدأ قیومی که واجب

بالذات و خارج‌کننده ماهیات از ظلمت‌های نیستی به نور وجود است؛ پس در حقیقت، خیر به هر دو نوع آن، به حقیقت وجود برمی‌گردد، از این رو، شرّ به‌طور مطلق امری عدمی است، یا عدم ذات ما (نیستی) یا عدم کمال ما، (فقدان صورت نوعیه) یا یک صفتی از صفات کمالی وجودی بعد از تمامیت نوع است. بنابراین هیچ ذاتی برای شر نیست (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۹۶).

یعنی همان‌گونه که خیر، هر کمال ملایمی است که شیء آن را طلب کرده و برمی‌گزیند، شر هر امر منافری است که شیء از آن می‌گریزد و منشأ انتزاع آن همواره «لیس تامه» و یا «لیس ناقصه» است. پس در تحلیل فلسفی مفهوم شر همواره بالذات از امور عدمی است. از آنجا که شر در مقابل خیر و وجود هم در مقابل عدم است، وقتی نتیجه اثبات اصالت وجود این شد که خیر امر وجودی و وجود، خیر محض است، در مقابل به این نتیجه می‌رسیم که شر عدم یا از امور عدمی است.

ملاصدرا در جلد دوم اسفار نیز، این مسئله را در ضمن اصلی بیان کرده، می‌نویسد: «أن الوجود علی الاطلاق مؤثرٌ و معشوقٌ و متشوقٌ الیه. واما الآفات و العاهات التي تترائی فی بعض الموجودات فهي اما راجعه إلی الاعدام و القصورات وضعف بعض الحقائق (صدرالمتألهین، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۵۵).

بنابراین، در صورتی می‌توان وجود را خیر محض و عدم را شرّ محض و در نتیجه خیر را وجودی و شرّ را عدمی دانست که مقصود از وجود، حقیقت عینی آن باشد و نه مفهوم انتزاعی و اعتباری آن. به این ترتیب، تمام آثار و برکاتی که بر قواعد «الوجود خیر محض» و «العدم شرّ محض» در باب توحید مترتب است از لوازم و آثار اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت است.

اشکالات برهان عقلی بر این طریقه هم وارد است. علاوه بر آن، چنانکه گفته شد می‌توان ادعا کرد که رابطه بین خیر و شر از نوع تقابل تضاد است؛ خیر امور وجودی است که همه عقلا آن را انتخاب می‌کنند، به خلاف شر که ممکن است وجودی باشد اما عقلا آن را انتخاب نمی‌کنند.

۳. ادعای بداهت در عدمیت شرور

اکثر فلاسفه اسلامی به‌طور ضمنی یا آشکارا به بداهت عدمی بودن شرور اشاره

می‌کنند. این مطلب از تعاریف آنها نسبت به خیر و شرّ یا برهان عقلی یا تحلیل عقلی بر آن مشخص است. میرداماد استاد صدرالمتألهین در این زمینه می‌نویسد:

أليس من الفطريات المنصرحه، أن الخير هو ما يتشوقه كل شيء وبتغيه وبتوخاه ويتم به قسط كماله في رتبته وطبقته من الوجود... فإذن، الشر لا ذات له، بل انما هو عدم ذات او عدم كمال ذات، او عدم كمال ما لذات (میرداماد، ۲۵۳۶ش، ص ۴۲۸).

صدرالمتألهین با این عبارت به بداهت عدمیت شرور اشاره می‌کند: «وَرُبَّمَا يدعى البداهه فی هذا المطلوب»؛ مراد از مطلوب عدمی بودن شر است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۹۰).

فهم ما از عبارت ملاصدرا، این است که ایشان، اعتقادی جدی به بدیهی بودن این مسئله ندارد. زیرا اولاً، در ابتدای نقل، از کلمه «ربما» که به معنای «چه بسا» برای تکثیر است، استفاده کرده است. ثانیاً اینکه، از کلمه «یدعی» به معنای «ادعا شده است»، استفاده کرده که دلالت بر عدم ثبوت قطعی این مطلب نزد ملا صدرا است. ثالثاً، ایشان در ذیل عبارت فوق، در ضمن عنوان «شکّ و تحقیق» بیان می‌کند که در اینجا معضلی است که تاکنون کسی موفق به حل آن نشده است و من به یاری خدا موفق به حل آن خواهم شد؛ آن وجودی دانستن «الم و درد» است، که یکی از شرور محسوب می‌شود. از این رو، با توجه به جدی بودن این شبهه در بین فیلسوفان و اعتراف ملاصدرا به حل نشدن آن، می‌توان گفت که ادعای بداهت در مسئله عدمیت شرور نمی‌تواند مبنا و اساس صحیح داشته باشد. رابعاً، مبنا و اساسی برای این بداهت بیان نشده است، مگر آنکه بگوییم این ادعا برگرفته شده از این اصل است که وقتی خیر مساوق با وجود باشد، هر آنچه خیر نباشد، (شر باشد) پس امر عدمی است. در پاسخ باید بگوییم که چنین دلیل و نتیجه‌ای، خود نیازمند به تبیین و استدلال است. حتی اگر وجودی بودن خیر را امر بدیهی تلقی کنیم، نمی‌توانیم از آن به بداهت عدمی بودن شرور برسیم. چون ممکن است تقابل خیر و شر، تقابل دو امر وجودی باشد که یکی عمدتاً توسط عقلا انتخاب و اختیار می‌شود، از این رو، خیر نامیده شده است و دیگری امر وجودی است مانند «سم» و «زهر مهلک» یا «الم» که عمدتاً توسط عقلا انتخاب نمی‌شود، بدین ترتیب، این موارد با این که امر وجودی هستند، شر نامیده می‌شوند.

۴. تحلیل موارد جزئی

ملاصدرا برای دفع موارد نقض استدلال فوق و فرق گذاشتن بین شر بالذات و شر بالعرض و بیان اینکه هر چیزی که شر نامیده می شود به امر عدمی برمی گردد، به توجیه موارد جزئی می پردازد. شاید بتوان، روش دوم را استقراء ناقص در این باب دانست. والعرض من ذکر هذه الامثله ليس الاستدلال على هذا المطلب من جهة الاستقراء أو التمثيل بل لدفع النقوض بايرادها وليتضح الفرق بين الشر بالذات والشر بالعرض، ويزول اشتباه بين الامرین ... وألاً فالبرهان هو الذي مرَّ بيانه في أول هذا الفصل (صدرالمتألهين، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۹۰).

نتیجه

۱. شر از حیث لغوی به معنای کثرت به هم ریخته و ناموزون است که همه از آن رویگردانند، از این رو، امر وجودی است و انتخاب نمی شود. تعریف شر اصطلاحی، به عدم ذات یا عدم کمال ذاتی، از حیث اینکه هم سنخ با تعریف خیر نیست و جامع همه افراد شر نیست، دارای اشکال است.
۲. ملاصدرا برای تثبیت نظریه عدمیت شرور، از برهان عقلی و استدلال به اصالت وجود استفاده می کند، که به جهت مواجه بودن با اشکال مصادره به مطلوب بودن و دور، نیاز به تدوین جدید یا برهان جدید است.
۳. از آنجا که در این مقاله گفته شد نظریه عدمی بودن شرور، برای رفع شبهه ثنویت بوده، این شبهه امروزه جایگاه مهمی ندارد و راههای دیگری برای رفع آن وجود دارد. پیشنهاد می شود که یا درصدد رفع اشکالات مطرح شده بکوشیم و یا اینکه برای تدوین براهین یا ارائه نظریه ای که هم خوانی بیشتری با مفاد نقلی دارد، تلاش کنیم.

منابع و مأخذ

*. قرآن مجید.

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ چ سوم، لبنان، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ھ
۲. ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا؛ معجم مقاییس اللغه؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ھ
۳. انوری، حسن و دیگران؛ فرهنگ بزرگ سخن؛ چ ششم، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۷.
۴. جوهری فارابی، ابی نصر اسماعیل بن حماد؛ الصحاح؛ لبنان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ھ
۵. حسینی زبیدی، سید محمد مرتضی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ تحقیق: علی هلالی و علی سیری، لبنان، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ھ
۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ تحقیق صفوان عدنان داود؛ بیروت، دمشق: دارالعلم؛ الدار الشامیه، ۱۴۱۲ھ
۷. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد؛ المحيط فی اللغة؛ تحقیق محمد حسن آل یاسین؛ لبنان، بیروت: عالم الکتاب، ۱۴۱۴ھ
۸. صدر المتألهین، محمد بن محمد ابراهیم؛ اسفار اربعه؛ ج ۱-۷-۹؛ تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳، ۱۳۸۰، ۱۳۸۲.
۹. —؛ تفسیر القرآن الکریم؛ لبنان، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۱۸ھ
۱۰. —؛ شرح اصول الکافی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۱. —؛ المشاعر؛ ترجمه و شرح میرزا عماد الدوله؛ اصفهان: انتشارات مهدوی، [بی تا].
۱۲. طباطبائی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، لبنان، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۲ھ

۱۳. طالبی چاری، محمدجواد؛ مبانی شر از دیدگاه حکمت متعالیه؛ قم: دانشگاه قم: ۱۳۸۹.
۱۴. عابدی شاهرودی، علی؛ «نظریه نیستی انکارانه شر»؛ کیهان اندیشه، ش ۴۹، قم: ۱۳۷۲.
۱۵. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ هـ.
۱۶. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۱۷. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار ج ۱؛ چ پنجم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۳.
۱۸. میرداماد، محمدباقر بن محمد؛ قبسات؛ با اهتمام مهدی محقق و چارلز آدامز؛ تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی مک گیل شعبه تهران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.